

سوگند و روای آن در ادبیات پارسی

(۲)

علی رهبر

مولوی متولد در ۶۰۴ میگوید :

بالله که بی تو شهر مرا حبس میشود
آوارگی کوه و بیابانم آرزوست
زین همراهم ست عناصرم ملول
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

ایشان در سوگندهای خود همواره در جستجوی شفیعی هستند که از ایشان جانبداری کند. سخنوران این عصر به همه چیز متوسل می‌شوند تا مگر دل شنوندگان خویش را رام کنند و ایشانرا بدستاری خود تشجیع و ترغیب نمایند. ایشان روشنان فلکی و پدیده‌های جهان طبیعت و مقدمات دینی را چون پیشینیان بگواهی سوگندهای خویش نمی‌طلبند. بلکه در خود فرومایگی و حقارتی حس می‌کنند که خود را شایسته همسری و همدوشی آنان نمی‌پندارند که آنان را فقط شاهد درستی و راستی گفتار خویش بدانند و لذا بآنان پناه می‌برند و دست تکدی و شفاعت به پیشینیان دراز می‌نمایند.

فریدالدین عطار نیشابوری متولد ۵۱۳ یا بقول شادروان نقیسی ۵۲۰ هجری عارف

بزرگ و شاعر سترگ در مناجاتی چنین می‌گوید :

گفت لقمان سرخی کای‌اله
پیرم و سرگشته و گم کرده راه
بندهای کو پیر شد شادش کنند
بس خطش بدهند و آزادش کنند
من کنون در بندگیست ای پادشاه
همچو برفی کرده‌ام موی سیاه
بندهای بس غم کشم شادیم بخش
پیر گشتم ، خط آزادیم بخش

رسال جامع علوم انسانی

خاقانی شروانی متولد سال ۵۹۵ سخنور چیره‌طبع مداران‌پذیری که بقول آقای دشتی

چون مارسل پروست و رومن رولان شاعری دیرآشناست زیرا ابوهی معنی و باریک خیالی انشای
اورا پیچیده و دشوار ساخته و سبک اورا بشکل محسوسی از سطح عادی و متداول دور کرده است
برای رهائی از بند و بدست آوردن اجازه زیارت مکه به عزالدوله مسیحی چنین رو می‌آورد :

میخا خصلتا قیصر نژادا
ترا سوگند خواهم داد حقا
بروح القدس و نفخ روح و مریم
به انجیل و حواری و میخا
به بیت المقدس و اقصی و صخره
بتقدیسات انصار و شلیخا
به ناقوس و به زنار و به قندیل
به یوحنا و شماس و بحیرا

۱- شاعر دیرآشنا ، نوشته‌ی علی دشتی از انتشارات ابن‌سینا ، تهران .

بعید الهیکل و صوم العذارا
به بند آهن اسقف بر اعضا
مرا رخصت بخواه از شاه دنیا

بخمسین وبه ذبح وليلة القطر
بیانگه وزاری مولو زن از دیر
که بهر دیدن بیت المقدس

در قصیده‌ای که برضی‌الدین ابونصر نظام‌الملک وزیر شروانشاه فرستاده برای اثبات بیگناهی خویش در نافرمانی دستورات پادشاه چنین عاجزانه سوگند می‌خورد:

به مهر خاتم وحی از مطایع الاعراب
سپید شیر و پستان سر شاه سحاب
به هیكلش که یدالله سرشت ز آب و تراب
به پیرگشته غوغا به شیر شرز غاب
همای بیضه دین را ز بیضه خوار غراب
به یک رقیب و دوفرع سه نوع و چهار اسباب
بآدمی و بمرغ و بماهی و به دواب
که هم فلک خجل آید ز باز پرس و جواب

به مهر خاتم دل در اصابع الرحمن
به حق آنکه دهد بچگان پستان را
به ستر عطش آدم به سته الحوا
به یار محرم غار و به میر صاحب دلق
به عنکبوت و کبوتر که پیش ترس شدند
به چارنس و سه روح و دوسخن و یک فطرت
به پری و به فرشته به حورعین و وحوش
که بر من از فلک امسال ظلمها رفته است

بنظر اینجانب علت اساسی این تغییر فاحش و فتور و رخوت معنوی در این عصر را در دو چیز میبایست جستجو کرد. نخست در وضع معشوق اجتماعی این دوره و سپس در تعصب خشک مغرانه مذهبی و رواج اندیشه‌های اتکالی و مضر صوفیگری.

شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء از قول یکی از هم‌عصران خویش موسوم به ابو محمد جریری در وصف این زمان یعنی قرن پنجم هجری چنین می‌نویسد:

در قرن سوم معاملات به مروت کردند، چون برفتند مروت هم نماند. در قرن دیگر معاملات به حیا کردند، چون برفتند آن حیا هم نماند و اکنون مردم چنان شده‌اند که معاملات خود به هیبت و هیبت کنند.

حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰ تا ۵۰۵) دانشمند داهی و عالیمقام در نامه‌ای سلطان سنجر می‌نویسد:

... دیوار ده سال در زاویه بنشتم، از خلق اعراض کردم، پس فخر الملک رحمة الله مرا الزام کرد که مرا به نیشابور بیاورد. گفتم این روزگار مرا احتمال نکند که هر که در این وقت، حکمت بگوید، تو و دیوار به سعادت او برخیزند، گفت ملک عادل است و من به نصرت تو برخیزم، امروز کار بجائی رسیده است که سخنانی میشنوم که اگر در خواب دیدم، گفتمی که اسفاً و احلام است... مرا از تدریس نیشابور و طوس معاف داری تا بزایوه سلامت خویش روم که این روزگار سخن مرا احتمال نکند.

در این دوران خلافت بغداد توانسته بود مجدداً موج نیرومند و قوی حریت فکری و آزاداندیشی را که از زمان سامانیان و مامونیان آل زیار و آل بویه در سراسر ایران خاصه در خراسان برپا شده بود درهم شکند و واکنش همجانبه‌ی فکری سیاسی و اجتماعی مردم ایران شهر را نخست بیاری و معاضدت ترکان غزنوی و سپس بدستگیری و کمک ترکان سلجوقی، در چنبره قسی و بی‌رحم خویش بفشارد. در این عصر از امیران متعصب حنفی و حنبلی گرفته تا صوفیان قشری

ودغانی همگی در کار نبرد با آزاد اندیشی بوده‌اند، این حریت فکری خواه بصورت حکمت مشاء، عرفان وحدت وجودی، الحاد قرمطی، کلام معتزله و یا خواه رفض شیعه، دانش یونان و یا کیش اسماعیلی باشد.

قسطی در «تاریخ الحکماء» خود روزگارتیره متفکر بزرگ و شاعر نامدار خیام نیشابوری (متولد در ۳۱۲) را چنین توصیف میکند: «... معاصران زبان به قدح او گشودند و در دین و اعتقادش سخن گفتن آغازیدند، چندانکه خیام بو حشت افتاد و عنان زبان و قلم خود بگرفت و بزم حج از شهر نیشابور برون رفت و پس از آنکه از کعبه باز آمد در کتمان اسرار خویش اصرار ورزید و ظواهر شرع را مراعات میکرد.»

ناصر خسرو در اثر فلسفی مشهورش «زاد المسافرین» از مرتجعین و تاریک اندیشان فقیه مشرب چنین مینالد: «... مرهوسهارا، بهوای مختلف خویش، ریاست جویان اندردین استخراج کرده و فقه نام نهاده مردانایان را بعلم حقایق و بینندگان را بچشم بصائر و جویندگان جوهر باقی و ثابت را از جوهر فانی و مستحیل، ملحد، بددین و قرمطی نام نهادند.»

برهمنی تجلیات فکری و ذوقی مردم این عصر پردهای عبوس و مکدر سخت سنگینی میکرد و فرصتی باقی نبود که سخنوری دست بر امشگری زده و نعمات جانفزائی را با طنبور سحر انگیز کلمات جان فروز خویش را کنجور قلب شعلهور خود و خضایای روح خویش بیرون بریزد. شیخان ریاکار و زاهدان سالوس ظاهر پرست و واعظان مزور آیه‌های «از شعرا پیروی مکنید که ایشان از گمراهانند، مگر ندیدید که ایشان در هر وادعی سرگشته میروند»^۲ را مستمسک کرده و بجان این شاعران نگون بخت افتاده و آنانرا مطعون و مطرود میکردند. ناصر خسرو می گوید:

فقه است مرآن بیهده را سوی شما نام
کانرا همی از جهل شب و روز بهخائید
عدهای از شاعران بزرگوار برضد این استعمار قیام کردند و مهر از دهان خویش گشودند و اندیشه‌های دلاویز پرسوز و گداز خود را در قالب اشعاری عارفانه بیان داشتند و باینوسیله دام تزویر زاهدان خرفت را تاحدی برچیدند. بطوریکه گاهی این اشعار چندان ملامت آمیز، تندرو و گستاخ و بی پروا بود که حتی شارحان و فاقدان صوفی مشرب هم در تأویل و توجیه آنان سخت بزحمت میافتاده‌اند. مثلاً عطار نیشابوری می گوید:

مسلمانان من آن گبرم که بتخانه بنا کردم	شدم پر بام بتخانه در این عالم سلا کردم
صلای کفر در دادم شما را ای مسلمانان	که من آن کهنه بتهارا دگر باره جلا کردم
از آن مادر که من زادم دگر باره شدم جفتش	از آنم گبر می خوانند که بامادر زنا کردم
به بگری زادم از مادر از آنم عیسیم خوانند	که من این شیر مادر را دگر باره غذا کردم
اگر عطار مسکین را در این گبری بسوزانند	گوا باشید ای مردان که من خود را فدا کردم

گرچه عرفان بمثابهی جنبشی آزادی بخش در برابر نزاعهای خونین فرق متکلفین از معتزلین تا اشعری و فرق مذهبی از تاصبی تا رافضی و تعسبات دینی و مراعات لوسانه مناسک و رسوم ملال آور مذهبی قیام کرده و بالاخره با وحدت وجود و آزاد اندیشی خود برضد اسلوب

۲- قرآن - سورهی الشعراء آیه‌های ۲۲۴ و ۲۲۵ بنقل از مقاله خیام و ابوالعلائی معری نوشته‌ی خطیبی نوری مجله مهر سال ۴ شماره ۱۰ صفحه ۱۰۲۲.

تعبد مذهبی سخت در کار نبرد بود و باین وسیله رزق و ریای ققیهان و سومعه‌داران و زاهدان دغائی را به باد سخریه‌ی خویش میگرفت و در آن روزگاران نوعی طغیان انقلابی بود و ارستکی انسان رنج کشیده و شیدای زندگی و زیباییهای آن و مردم ژرف بین متفکر و علیه تعالیم «مرگ اندیشه»^۳ مذاهب بشمار میرفت ولی اندیشه‌ی «مجبور بودن بشر» یا جبریگری و مکتب قلندری و یا زندگی‌گری و کیش ریاضت و یا جوکی‌گری این روند شکوفا در بسیاری از مردمان این عصر روحیه‌های اتکالی و لاپالای و روشهایی بی‌بندوبار و طفیلی‌منشانه و زیان‌بخش بوجود آورد، چنانچه در شاعران ما از این پس نوعی فروتنی و انکسار بچشم میخورد - برای مثال خاقانی وقتی دم از دم^۴ ساعیان و حسودان میزند، حتی از پلیدیها، زشتیها و اشیاء نفرت‌انگیز و ناپسند شفاعت میخواهد و بآنها سوگند میخورد:

به ارّه پدر و متغّب و کمانه و مقل	به خط مهری‌گردون و پرمی دولاب
به شط بی‌بی شمس و به شرب باپاخمس	به مسطکی و به بادام و پسته و عناب
به سیرکوبه‌ی رازی حیدر آرند	بکو پیازۀ بلخی به خون جعفر باب
به یاد نمرود از سهم کرکس پران	بریش فرعون از نظم لولوی خوشاب
به موش ریزه، پروگره‌ی خیانت‌گر	بچنگ‌گره‌ی کرو دست بر سرم چو ذباب
به سام ابرص و حربا و حنف و جعل	بجیفه‌گاه و بتاووس و مستراح و خلاب
کز این نشیمن احسان و عدل نگریم	و گرچه ننگه عمرم شود خراب و بیاب

و بدینگونه سوگند را که از سنن بسیار با ابهت دوران باستانست، پست، آلوده و چرکین میسازد تا آنرا با دویی، خفت و سخافت سازگار کند. عدم درک عمیق مفهوم واقعی «عشق حقیقی» موجبات تذلل و فروتنی بیشتری را فراهم آورد. مردم عاشق همواره غمی نهفته و رنگی پریده^۵ داشتند و ای چه بسا شبهایی را که بیخواب بصبح می‌آوردند و سیلاب اشک از دیدگان‌شان فرو میریخت و سرانجام کارشان بچنون میکشید و انگشت‌نمای خلق می‌شدند و ملامت میبردند و به درویشی در یوزگری میپرداختند. زیرا فرمان دلیند چنین بود:

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خودفروشی از آنسوی دیگر است
 مسلم است که در این عجز و انکسار سوگندها نیز نماینده‌ی بیچارگی و ناتوانی سوگند - خورندگانست و لذا آنها یکدنیا مذلت، مسکنت و بدبختی و سیه‌روزی را در خود دارند.

نظامی متولد سال ۵۳۵ هجری گنجه از توابع آذربایجان داستان‌سرای بزرگ این نکته را در سوگندهای شیرین و فرهاد و یا لیلی و مجنون رعایت کرده و نومیدی و فلاکت آنها را بهنگام ایراد سوگند چنین بیان می‌کند:

به آب دیده طفلان محروم	به سوز سینه‌ی پیران مظلوم
به بالین غریبان بر سر راه	به تسلیم اسیران در بن چاه
به دور افتادگان از خانمانها	به واپس مانده‌ها از کاروانها
به محتاجان در بر خلق بسته	به مجروحان دل در خون‌نشسته
به دردی‌گر نوآموزی برآید	به آهی‌گر سرسوزی برآید

۳- ر- ک، به مثنوی در حکایت سیزدهم پیغمبر و مردم سیا، اهالی سیا به پیغمبر میگویند.

طوطی قندو شکر بودیم ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

۴- مصناق این بیت مولوی در نظر است:

چو عشق را توندانی بیرسی از شها بیرس از رخ زرد و زخشی لبا

به تصدیقی که دارد راهب پیر	به توفیقی که بخشد واهب خیر
به ریحان نثار اشک ریزان	به قرآن و چراغ صبح خیزان
بهر طاعت که تریکت صوابست	بهر دعوت که پشت مستجابست
که رحمی بر دل خونیم آور	وز این غرغاب غم بیرونم آور

این سوگندهای تأثیرانگیز را شیرین در شبی که از بیخوابی بستوه آمده است و دست تضرع بدرگاه بر آورنده‌ی حاجات دراز کرده بر زبان می‌آورد. جای تأمل است که شیرین مسیحی است و لذا اینگونه سوگندها که ساخته افکار اسلامی است با روحیه مذهبی وی هماهنگی ندارد، اما بنا بر روش گویندگان این عصر از عجز و شکسته دلی بسیار لبریز است. همچون درسوگواری و عزای مرگ محبوبش لیلی، خداوند را چنین سوگند می‌دهد:

ای خالق هر چه آفریده است	سوگند به هر چه برگزیده‌است
کز محنت خوش وارهانم	در حضرت یار خود رسانم

با وجود این گاهگاهی در اشعار نظامی به سوگندهائی بر میخوریم که نمونه وقادی قریحه و زیبا پرستی است مثلاً در قطعه‌ی کشتن دارا به دست اسکندر چنین میخوانیم:

به دانای گیتی و دارای راز	که دارم به بهبود دارا نیاز.
---------------------------	-----------------------------

۳ - عصر مغول و تیموریان (اوائل قرن هفتم تا اوائل قرن دهم)

ایلغار مغول و حمله‌ی تیمور یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ همین ما است. ای چه بسیار اندیشمندان بزرگ و دانشمندان سترک ایرانی که بر اثر هدم و قتل و چپاول رایج در این دوران فلاکت‌بار و غم‌افزا با فجیع‌ترین وضعی نابود شدند و ای چه کتابخانه‌هایی که حاوی کتب بی‌شمار و خزائن علوم و آثار بود و طعمه‌ی یغما و غارت لشکریان مغولی و تیموری قرار گرفت و معدوم گردید، چنگیز و تیمور چه بس مادرانی را که به سوگ عزیزان خود نشاندند و از خون جوانان ایرانی چه سیلها که روان ساختند. بدیهیست که در یک چنین زمانی همه‌ی غرور جودت طبع، مناعت و بلندپروازی ما بر باد رفت. ذوقها فرو خفت و دیگر سخنانی آتش‌زاده که شایسته‌ی ملتی سرزنده و فعال است از کامی برون نیامد، ادعیه مذهبی و سوگندهای مربوط به شاعر دینی میدان را از دست گویندگان چیره‌دست گرفت و تعبیرات و اصطلاحات و مضمونهای ویژه‌ی نثر و مخصوص مناسک مذهبی در شعر راه یافت و کار بجائی رسید که سخن‌آفرینان بزرگ یا از ایراد سوگند یکباره خودداری کردند و یا آنکه آنرا به لعاب آداب و رسوم مذهبی آغشتند. مولانا جلال‌الدین مولوی در غزلی غرا و شیوا میگوید:

ما می‌نرویم ای جان، زین خانه دگر جائی	یارب چه خوش است اینجا هر لحظه تماشائی
هر گوشه یکی باغی، هر کنج یکی راغی	بی خلفله ای زاغی، بی گرگ جگر خواری
افکنده خبر دشمن در شهر اراجیفی	کو قصد سفر دارد از بیم تقاضائی
از رشک همی گوید والله دروغ است این	بی‌دل که رود جائی بی‌جان که نهد پائی

در این قطعه بخوبی عجز و بیچارگی شاعر برای اثبات حقانیت خویش روشن و واضح است که بهیچ تفسیر و توجیهی نیاز نیست ولی فراموش نشود که چون شاعر بزرگوار و سخن‌پرداز سترک همواره آئینه‌ی آفتاب زمان خویش میباشد لذا رشحات کلک و ترشحات فکرش بازتاب وضع پیرامون اوست. مولوی بزرگوار خود میگوید:

آئینه‌ام، آئینه‌ام، مرد مقالات نیم دیده شود حال من ارچشم شود گوش شما

۵ - مراد اظهار ارجحیت بر اسلام نیست، امیداست سوء تفاهمی ایجاد نشود.

از این رو خاقانی و عطار و نظامی و مولوی که از زبده‌ترین شعرای ایرانند خرده‌گرفتن نه سزااست چه گناه از ایشان نیست بلکه باید هسته مرکزی و منهج اصلی این تذلل و انکسار را در شرایط سخت دشوار زمان پرهراس و مخافت این سخنوران جست که سبب بروز يك چنین ارواح ترار، رنجور و دردآلود گردیده‌است. در حمله مغول سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده بودند و چنانچه علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین شهیر این سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در پیکار با مغول مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهی بتاريخ ۶۲۸ هجری بدست آن قوم منقرض گردید. از جمله معاصرین و رقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتند ولی با آنها از در تدبیر و طاقت بدرآمدند و خراجگذاران آنان گردیدند و بدین طریق جنوب ایران را حفظ کردند.

سعدی متولد سال ۵۸۵ در شیراز در واقع چون خورشید رخشنده‌ای بود که در این روزگار تیره و آسمان کدر و ظلمانی تابیدن گرفت و کاخ ادب پارسی را بمدد ذوق سرشار و قریحه وقار و طبع فسونکار و فیاض خویش رونقی بزا بخشید. او بمسداق گفته خویش در گلستان: «گوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است» به تجدید و احیای حیات ادب پارسی کوشید و آنرا ای چه بس لطیف‌تر، دلگشاینده‌تر و بارورتر کرد.

گلستان و بوستان او آنچنان از مضامین بدیع و دلکش و تعبیرات شیوا و پرننگ پر است که بی‌شائبه در برابر بلندی فکری این سخنور چیره‌دست سرتکریم و تعظیم باید فرود آورد. در این آثار گراندقدر هم گاهگاهی سوگندهائی یافت میشود که گیرندگی و جاذبه خاصی دارند. سوگند در زبان سعدی دوباره همان جلال و هیمنه‌ی خویش را در گذشته بازمی‌یابد و به آنهمه عجز و انکسار و فروتنی خاتمه میدهد و پابند سبیله زندگی باشکوهی مجدداً آغاز میکند. سعدی با چیره‌دستی و هنرنمائی و لطف بیانی که ویژه‌ی اوست نه چنان عاجزانه و زبونانه سوگند میخورد و نه چنان با صلابت و غرور و تکبر که با اشعار غنائی و بیان و رموز مهجوری و مشتاق ناسازگار باشد:

پیام من که رساند به یار مهر گسل	که بر شکستی و مارا هنوز پیوند است
قسم بجان تو خوردن طریق عزت نیست	بجای پای تو کانهم عظیم سوگند است
که با شکستن پیمان و برگرفتن دل	هنوز دیده بدیدارت آرزو مند است

و در غزل دلکش و شیرینی که تارهای ارغنون محبت را به مالش در می‌آورد میفرماید:

به دلت کز دلت برون نکتم سخت‌تر زین مخواه سوگندی

از زبان فخرالدین عراقی، اوحدی مراغهای، خواجه‌ی کرمانی و سلمان ساوجی نیز سوگندهائی میشوند که گاهی به پیروی از سعدی متین و منیع است. و زمانی سخت سخیف و زبون که بخاطر اطلاع ندادن به کلام از ذکر آنها خودداری میکنیم تا در وجیزه‌ای مشیع‌تر سخن را بجای آوریم.

حافظ متولد در اوایل قرن هشتم هجری در شیراز که شعرش عصاره و خلاصه‌ی تکامل

افتخار آمیز و همه جانبه‌ی شعر طناز پارسی و تبلور والاترین و لامعترین سنن چنین تکاملی است، نهضت ادبی سعدی را بنقطه‌ی اوج و ارتقای خویش رسانید. مایه بس شکستی است که چگونه يك چنین اعجوبه‌ای که در مقابل ایدئولوژیهای رسمی زبان خویش از قبیل مذاهب حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی به عصیانگری پرداخت و نیایش باده‌ی گلرنگ و ستایش جنون آمیز شراب و ثنای بیدریغ بیخودیهای سرمستانه را بقله‌ی ممکنه‌ی خویش رسانید و با خشمی مقدس و پاک

زیبائیهای این جهان وعیش و عشق زمینی را در برابر مواعید مذهبی قرارداد و آزاد شدن از رنگ ریا و شائبه و عذر نهادن جنگ هفتاد و دو ملت را تدریس کرد و پشمین کلاه درویشی و گدائی خویش را بر صد تاج خسروی ترجیح داد، دریک چنین عصر قسی و بی رحمی، پدید آمد؟ بعقیده نگارنده جز اینکه حافظ پاک جانی را که با ایمانی راسخ و دلی قوی از ژرفای نهانخانهی خویش فریاد میکشد:

غلام هست آتم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و یا

شاه اگر جرعه‌ی رندان نه به حرمت نوشد التفاتش به می صاف مروق نکنیم
 در این عصر عبث یک پدیدمندی استثنائی بشماریم و بدانیم چاره‌ای نداریم. با آنکه روزگار حافظ چندان فاصله‌ی زمانی از عهد سعدی ندارد، اما تحولات و تغییرات فراوانی، چنان اختلاف شگرفی در میان این دو عصر بوجود آورده که دوران حافظ را چه بسیار پر آشوب‌تر و سهمناک‌تر از آن دیگری ساخته است چنانچه اگر شرایط دشوار زمان حافظ را بدرستی و ژرفی بررسی کنیم، خواهیم دید که شاهانی چون امیر مبارزالدین محمد سرسلله آل مظفر ملقب به «شاه محتسب» و پسرش شاه شجاع تاچه اندازه برای مراعات آداب و مناسک شریعت سختگیری و خونریزی کرده‌اند. این دوران چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی سخت‌گیرانه، متعصب، تنگ‌نظر، سالوس، خونخوار و ستمی و احمقانه است.

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
 این حافظ عصیانگر که صفای روح را بر ریاکاریهای دینی و زهد فروشیهای سالوسانه برتری میدهد چنین رندانانه سوگند می‌خورد:

ساقی به بی‌نیازی رندان که می بیار تا بشنوی ز صوت مغنی هو الغنی
 او بی آنکه از معاندانی چون «عماد فقیه» بیمی داشته باشد فریاد می‌کند:
 پیاله بر کفتم بند تا سحر که حشر به یمن می بیرم حول روز رستاخیز
 و اینگونه سوگند می‌دهد:

خدای را به میم شستوی خرقه کنید که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع
 و یا چنین سوگند می‌خورد:

جانا به حاجتی که ترا هست با خدای آخر سؤال کن که ما را چه حاجت است
 این سخن آفرین چیره دست همی اعمار و اعصار نه فقط پمناهی یک شاعر توانا، بلکه بمنزله‌ی یک هنرمند واقعی و جامع و بعنوان یک متفکر و داهی و یک انسان جلیل‌القدر برای همی نلهای انسانی، تا عشق برستی و زیبایی باقیست، جاوید و منخلد خواهد ماند زیرا کنجور قلب او همواره چنته‌ی مشحون از اینگونه افکار والا و لامع است.
 سرم بدینی و عقبی فرو نمی‌آید تبارک الله از این فتنه‌ها که در سرامت

۶ - کلمه‌ی رند پسر اول دربرهان قاطع (بصحیح آقای دکتر معین) مرد محیل و بی‌پاک و زیرک و منکر و لاپالی و بی‌فید آمده است و نیز به کسی که ظاهراً خود را در ملامت دارد و باطنش سلامت باشد، گفته میشود. بیهقی در داستان حسک وزیر مینویسد: «آواز دادند که سنگ دهید، هیچکس دست بسنگ نمی‌کرد همه زار زار میگرفتند خامه نیشابوریان، پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ دهند، تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر غنی و فیاض صفحه ۱۸۷، در این عبارت و بطور کلی در ادبیات فارسی واژه‌ی رند معمولاً به معنای اوباش و رجاله بکار میرود.

محقق فرزانة نیز معتقد است که واژه رند شکل تحول یافته‌ی لفظ پارسی «رند» است که از واژه‌ی اوستائی «رند» یعنی دانا، خرمند و داور، مشتق گردیده و سپس مابین «ر» و «د» نون (وقایه) افزوده شده است چنانچه در واژه کت و کند (مثلاً در افسکیکیت و بناکت و سمرقند و تاشکند) دیده میشود.
 برای واژه «رند» اوستائی نیز بنفاله‌ی داد و داور شادروان بوردادود، مجله‌ی مهر شماره ۷ سال ۱۳۳۱ صفحه ۱۸۱ مراجعه کنید.

۴ - عصر صفویه تا قاجاریه (اوائل قرن دهم تا اواخر قرن سیزدهم)

عصر صفوی را میتوان بجرئت دوران انحطاط و زوال ادبی ایران محسوب داشت، زیرا این دوره نه تنها از وجود سخن گستران بزرگ و گویندگانی سترک خالی بود، بلکه در این عصر زبان پارسی لطافت و بساطت قبل از دوران مغول و تیمور خویش را یکباره از دست داد. در این دوران است که عبارت پردازی و تکلف و تصنع و زیور و زینتهای زائد لفظی بیشتر استعمال میشود و مضامین مبتذل و نازک کاریهای زندهی بی لزوم معمول می گردد. بطوریکه شاعر یا نویسنده مجبور می گردد به تشبیهات و جناس و ایهام و استعاره بپردازد و افکار خویش را به جساتهای غریب و مضامین و معانی عجیب معطوف کند. مطنطنی الفاظ و پیچاپیچی معانی و پوشیدگی بی حد کلام و ابتدال و سبکی مضامین که از ویژگیهای سبک هندی است، در این عصر به منتهی ظهور و بروز می رسد. بدیهی است که در یک چنین دورانی نیز از گیرندگی و تأثیر سوگندها کاسته می شود، چنانچه سوگندهائی را که جسته و گریخته در دیوانهای شعرای این عصر می خوانیم، چیزی جز الفاظ عامیانه و تعبیرات نامطلوب و بازاری بیش نیست. برای مثال سوگند در زبان صائب تبریزی متولد سال ۱۰۱۰ هجری که شاعر بنام عصر صفویست چنین است.

قسم بخط لب ساقی و دعای قدح که آب خضر تریزد بر او نمای قدح

سبب این رکود و سیر قهرانی مجدد را میبایست همچنانکه گذشت ناشی از دو علت اساسی دانست: یکی نوع سیستم حکومتی و وضع اجتماعی و دیگری عصبیت و خشکی مذهبی. عصر صفوی را میتوان دوران رایش و پایه گذاری استعمار خارجی در ایران دانست. در زمان سلطنت شاه اسماعیل اول مؤسس این سلسله گروهی از دریانوردان پرتغالی خودسرانه جزایر خلیج فارس را تصرف نموده و مرکز قدرت خود را در جزیرهی هرمز قرار داده و جزایر کیش و قشم را اشغال نموده و کنترل بحری خلیج فارس را در اختیار گرفتند و از سپید ماهی و مروارید و گرفتن عوارض از کشتیهای تجارتهی منافع سرشاری بچیب زدند. این جزائر که جزئی از خاک ایران بود در حقیقت زادگاه و مهد اولیه استعمار در ایران محسوب میشود. شاه عباس بیاری کیاست و کاردانی امامقلیخان پسر اللهوردیخان والی فارس و بیکمک دریانوردان انگلیسی و هلندی توفیق یافت که پرتغالیها را از خلیج فارس براند و باین وسیله اولین تخم استعمار را در نطفه خفه کند. اما از این پس انگلیسها و هلندیها بجای پرتغالیها در خلیج فارس بصید ماهی و مروارید پرداختند و تا شاه عباس کبیر میزیست حاکمیت ایران را بر سبب میشناختند ولی بعد از مرگ وی با استفاده از انحطاط سلسلهی صفوی و فساد داخلی و تشتت اوضاع اجتماعی آزمون رفته رفته سایه مخوف و منحوس خود را بر سراسر وطن ما گسترده. انگلیسها بیش از همه از دولت قوی عثمانی نگران بودند و لذا سعی بسیار داشتند که با استفاده از قدرت دولت متشیع صفوی و دامن زدن به اختلاف تشیع و تسنن، دول مشرق زمین بویژه ایران و عثمانی را علیه یکدیگر تحریک و تفتین کنند و آنها را بانوسله تضعیف کنند و باین ترتیب بطور آشکار و نهان موجبات تشدید تعصب و سختگیریهای مذهبی را باعث گردیدند. بازار سطحی و قشری بودن و زهد فروشیهای شیعیان متعصب، صوفیان، شعبه - بازی که کاری جز تکرار شطحیات و طامات عارفانه نداشتند و رونود خراباتی که تمام عمر خود را در لذات ناسوتی میگذراندند. و عزلت گزینان مستغرق در خویش و کاهلان و منتظران معجزات غیب و پندار بافان خود پسند رواج و رونقی بسزا گرفت و سرشک و آه و دعا و ندبه و خواری و زاری رایج و سائر گشت. صائب می گوید:

ما از این هستی ده روزه بجان آمده ایم وای بر خضر که زندانی عمر ابدیست

این شاعر سوخته دل وضع روزگار خود را چنین توصیف می کند:

قفس تنگ فلک جای پر افشانی نیست یوسفی نیست در این مصر که زندانی نیست

و یا:

بر گران خوابان دولت عرض کردن حال خویش

نامه را در رخنهی دیوار پنهان کردن است

شاید بتوان بطوفان و به طغیانی که در درون پرسوز سائب خانه کرده است با خواندن
دوبیت زیرینش تاحدی پی برد :
متاع‌خانه ما چون کمان همین شیراست
بغیر آه نداریم در جگر سوزی
و یا :

دل افکار ما را نیست غیر از داغ دل سوزی
ز چشم جغد دارد روشنی و پروانه در شبها

در این دوران دیجور ظلمانی که بدر ازای شب یلداست (۲۵۰ سال) فرعون دزخیم جهل
و طلسم منحوس خرافات حکمفرمایی مطلق دارند، این اوضاع آشفته و پریشان را ملاصدرای
شیرازی (متوفی سال ۱۰۵۰) فیلسوف فرزانه و وارسته‌ای که در کتب ایرانی در مقدمه‌ی (اشعار)
خود چنین تشریح می‌کند^۷ «... می‌خواستم کتابی بنویسم تا بسائیل پراکنده‌ای که در کتب
گذشتگان یافته‌ام، جامع باشد و برخلافه‌ی اقوال مشائیان و نقاوه ذوقهای اهل اشراق و رواقیان
شامل گردد، مطالبی دریافته بودم که در هیچ کتابی از کتب اهل فن و حکمای اعصار پیدا نمی‌شود
و فوایدی که هیچیک از علمای ادوار بآن تکلم نکرده و زبان نگشوده‌اند، لیکن موانع از رسیدن
بمراد رادع میشد و خصومت‌های زمانه از نیل بمقصود با سدهای محکم مخالفت و ممانعت می‌ورزید...
نمی‌توانستم دریافته‌های خود را بیان کنم چه زمانه نادانان و اراذیل پرورش میداد و آتش جهالت
پرتوافشانی می‌کرد و حال را گمراهی و زشتی نصیب بود و رجال را بدی و پلیدی^۸...»

حقیقت اینست که زمانه مرا بجماعتی کندفهم و کودن مبتلا کرده بود که چشمهایشان از
مشاهده انوار دانش و اسرار آن کور بود و ابصار آنان از مشاهده‌ی تجلیات معرفت و آثار آن،
همچون شب‌پرگان، عاجز و ناتوان مینمود. نظر این گروه از ظواهر اجسام بالاتر نمیرفت
و فکرشان از هیاکل ظلمانی و تاریک این کرمی خاکی ارتفاع نمی‌یافت. ایشان با مخالفت خود،
مردم را از علم و عرفان محروم می‌کردند و آنها را بکلی از طریق حکمت و ایقان بر علوم مقدمه
الهی و اسرار شریفه‌ی ربانی، که انبیاء و اولیاء بدان کنایت زده و حکما و عرفا بدان اشارت
کرده‌اند دور می‌ساختند، جهل و نادانی ظاهر میکردند و علما و عرفا و اصفیاء را میرانند...
لعنت بر آن کسی که بدون دلیل و چشم بسته زندگی می‌کند و بظاهر عبارات تورات و قرآن مقید
و از خود و از همه جا بی‌خبر.

باقی این گفته آید بی زبان
درد دل آنکس که دارد نور جان»

اگرچه در فاصله‌ی انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال بطول
انجامید بر اثر ظهور طوایف مختلف و تشتت و مخاصمت چندان مجال سکونت و فرصت برای
نادرشاه و کریمخان زند دست نداد که بفراغت خاطر از پی ترویج و رونق ادبیات برآیند، اما
از قرن دوازدهم باینطرف نهضتی^۹ در ادبیات ایران بوجود آمد، هم‌چنانکه شیوه‌ی دوره‌ی مغول
و سبک هندی و ریزوال‌نهاد و شعرا و نویسندگان به تتبع آثار متقدمینی چون فردوسی، منوچهری،
انوری، خاقانی، سعد سلمان و عنصری برخاستند، مضامین تودرتو و مکرر و عبارات مکلف
بتدریج کمتر شد و دوباره نظم و نثری متین و سالم فرصت رشد یافت، تشبیهات نامأنوس، استعارات
دور از ذهن و مضامین ناهنجار و مهجور از جان شعر زده شد و نثر از سجع و تکلف، تکرار و لفاظی
رهائی یافت و باینوسیله سوگندها هم زیبایی و دلنشینی پیشین خود را تاحدی مجدداً بدست آورد.

۷ - ر. ک به مقاله‌ی «درد دل حکیم» نوشته‌ی آقای علی‌اسفر حلی مجله‌ی تلاش شماره هشتم سال
اول ص ۱۷۰.

۸ - چون بعضی از جهات ترجمه آقای حلی خود محتاج ترجمه بود و اصولاً شکل جمله نداشت و از
اینرو مفهوم نمیشد لذا تغییراتی در جمله بندی ایشان ضرور دیدم.

۹ - ر - ک - بتاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضازاده شفق ۱۳۳۱ صفحه ۲۶۲.